

نقشه راه علوم انسانی و اسلامی در تحقق نظام انقلابی تمدن ساز

حجت الاسلام و المسلمین مجید دسمی^۸، محمد نبی زاده^۹

فصلنامه (علمی - تخصصی) مطهر، سال هفدهم، شماره ۵۲، بهار ۱۳۹۹

چکیده

جهت دستیابی به تمدن اسلامی، راهی جز عبور از علوم انسانی موجود و حرکت به سمت علوم انسانی - اسلامی وجود ندارد. پایداری و تحقق کامل اهداف ارزشی انقلاب اسلامی نیز به این مسئله بستگی دارد و از آسیب ها و چالش های جدی که امروز در مسیر جامعه اسلامی وجود دارد، از این ناحیه برمی خیزد. به عبارت دیگر، اگر در علوم انسانی، تئوری ها و فرضیه های جدیدی مطرح نشود که بر اساس آنها، حقیقت دین و دینداری در جامعه اسلامی جریان یابد و اگر بومی سازی علوم انسانی اتفاق نیفتد و مدل های انسان شناسی به مبانی اسلام نزدیک نشود، قطعاً انقلاب اسلامی در جریان تحقق تمدن نوین اسلامی و رسیدن به اهداف خود دچار مشکل خواهد شد. تأکیدات رهبر معظم انقلاب اسلامی در راستای اسلامی سازی علوم انسانی در همین راستاست. در این پژوهش که به لحاظ هدف کاربردی بوده و از نوع تحقیقات توصیفی - تحلیلی می باشد، با روش تکنیک تحلیل محتوا، مناسبات علوم اسلامی با علوم انسانی در نگرش تمدنی تبیین شده است. بنابراین لازم است علوم انسانی با مبانی دین تولید شوند و اسلامی سازی علوم انسانی در مسیری صحیحی قرار گیرد. این حرکت باید مسیری منطقی و قاعده مند داشته باشد تا بر اساس آن، مدلی دقیق و تبیین کننده اهداف ارزشی انقلاب اسلامی ایجاد شود. در این مقاله ضمن تبیین ماهیت تمدن نوین اسلامی، انسان شناسی اسلامی و قرآنی به نقشه راه و مناسبات فی ما بین علوم اسلامی با علوم انسانی در احیا و تحقق نظام انقلابی تمدن ساز خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: علوم اسلامی، نظام انقلابی، گام دوم، علوم انسانی، تمدن نوین اسلامی.

^۸ مدیریت حوزه علمیه حضرت بقیه الله تهران (عج)، مرکز امیرالمومنین (ع)، تهران، nabizadeh313@chmail.ir

^۹ پژوهشگر مرکز علم و تمدن، پژوهشکده شهید صدر، دانشگاه جامع امام حسین (ع)، تهران،

nabizadehbabaki@yahoo.com

مقدمه

ساحت انسان در کانون تمدن سازی همیشه مطرح بوده به ویژه علوم انسانی که یکی از مهمترین دغدغه ها بوده است. بی شک در علوم انسانی و بالطبع در مبانی فلسفی آن عنصر محوری، انسان است. فلاسفه انسان را حیوان ناطق نامیده اند و مقصودشان موجودی است که قوه ادراک دارد و نخستین مرحله ادراک به وسیله ذات خودش است. این وجه تمایز، چیزی است که انسان را دیگر حیوانات متمایز می سازد. انسانی که خودش را با رهیافت به طور کامل مادی تفسیر می کند و به آفریدگار جهان واپسین هیچ باوری ندارد، زندگی خود را مادی می بیند و زندگی و رفاه مادی هدف اصلی اوست.

بنابراین خروج از قاعده ها و مبانی برخاسته از قوه ناطقه، انسان را از قلمرو زندگی و سرنوشت انسانی خارج می سازد (پورفرد، ۱۳۸۷: ۱۴۳). آیت الله جوادی آملی در این باره می نویسد: انسانی که خود را محصور و محدود به این جهان زیست نمی بیند بلکه موجودی جاودانه دانسته و زندگی مادی را مقدم رسیدن به سرای ابدی تلقی می کند به طور حتم با انسانی که تفسیر مادی در نگاه به دنیا دارد متفاوت است (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ص ۴). از این رو انسان شناسی در مبانی فلسفی علوم انسانی امری ضروری و با اهمیت تلقی می گردد و تا انسان که محور علوم انسانی است شناخته نشود، تمدن سازی نیز که مبتنی به رویکرد و نگاه انسان به جهان خارج است نیز تعریف به خود نخواهد گرفت.

علوم انسانی عهده دار پژوهش و کاوش در احوال درونی، حیات معنوی، اجتماعی و رفتاری انسان به عنوان فاعل شناسایی است. هدف این علوم فهم، ادراک و تفاهم و روش تفسیر آن است. مبانی فلسفی علوم انسانی بر مبنای نوع نگاه به حقیقت انسان و موقعیت وی در هستی تبیین می گردد. بدین سبب می توان جایگاه این علوم را تمدن ساز و راهبردی نامید (تقوی و غفاری، ۱۳۹۱: ۱۳۹). به دلیل نقش این علوم در تمدن سازی، بررسی مبانی فلسفی و جایگاه علوم انسانی در تمدن نوین اسلامی سازنده و راهگشا خواهد بود.

از این رهگذر مسئله اصلی در این پژوهش، یافتن پاسخ مناسب درباره چیستی تمدن نوین اسلامی و بررسی مبانی فلسفی و جایگاه علوم انسانی در تحقق این تمدن، با استفاده از منابع دینی و قرآنی و فلسفی است. از این رو باید با رویکردی اجتهادی در این مسیر حرکت کرد، تا در نتیجه بتوان به هدف تحقیق، که آماده سازی بستر معرفتی جهت تحقق منویات مقام ولایت، به عنوان ناخدای تمدن اسلامی است، دست یابیم. ایشان به عنوان مقدمه تمدن سازی، پرداختن به علوم انسانی اسلامی و ضرورت پرداختن به مدل های اداره کننده جامعه بر اساس آموزه های دینی و توجه به جامعه آرمانی را مطرح

نموده اند. در این نوشتار سعی بر آن است تا تعریفی که از تمدن ارائه می گردد، بر اساس رویکرد پدیدارشناسانه (نوعی مراجعه به دریافت درونی و فهم متخصص نسبت به مفهوم تمدن به عنوان یک پدیده) به روش تحلیل محتوا و مفهومی بر پایه نیازهای پیش گفته انسان، انجام شود. و سپس به بررسی مبانی فلسفی و جایگاه علوم انسانی در تمدن نوین اسلامی پرداخته شود.

مفهوم شناسی واژه «تمدن»

مفهوم شناسی لغوی

از دیدگاه واژه شناسان عرب، واژه «مدینه» از «مدن بالمکان و مدوناً» به معنای اقامت است و ظاهراً شهر را از آن رو «مدینه» گویند که مردم در آن اقامت دارند؛ اما «تمدن» به معنی خروج از جهل و ورود به راه و رسم انسانیت و ترقی است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۴۰۲). چنانچه بعضی مدینه را از «دان یدین» دانسته و میم آنرا زاید گرفته اند (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۵۳) و (قرشی، ۱۴۱۲ق: ۲۴۴).

«تمدن» در لغت به معنای شهرنشینی و تخلق به اخلاق اهل شهر و انتقال از خشونت و جهل به حالت ظرافت و انس و معرفت، انتظام شهر نمودن و اجتماع اهل حرفه و مجازا به معنای تربیت و ادب می باشد. (دهخدا، ذیل واژه تمدن)

مفاد اصطلاحی واژه «تمدن»

مطالعات انسان شناسی در سده نوزدهم بر روی قوم ها و فرهنگ های «ابتدایی» و نیز حوزه های تمدنی و فرهنگی کهن در آسیا و آفریقا و اروپا، دو مفهوم فرهنگ و تمدن را در کنار هم نشانده زیرا بسیار درهم آمیخته اند و گاهی هم معنا به کار می روند (ولایتی، ۱۳۹۱: ۲۰). برخی از تاریخ شناسان و فرهنگ شناسان کوشیده اند که این دو مفهوم را از یکدیگر جدا کنند. از این منظر «تمدن» هر چه بیشتر جنبه های مادی ساخته های انسانی را به خود اختصاص داده است؛ مانند معماری و شهرسازی و فن آوری؛ و «فرهنگ» بیشتر جنبه های معنوی زندگانی جمعی انسانی را شامل می شود؛ مانند آیین ها، آداب، زبان، دین و دانش.

از دیدگاهی دیگر، «تمدن» به نظام های بزرگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اشاره دارد که از نظر جغرافیایی واحد کلانی را در یک قلمرو پهناور، و معمولاً یک امپراتوری در بر می گیرد و برخوردار از فرهنگ گسترده نوشتاری می باشد. اما فرهنگ به تنهایی می تواند از آن مردمی باشد که در یک قبیله به صورت «ابتدایی» زندگی می کنند (ولایتی، ۱۳۹۱: ۲۰-۲۱).

مفهوم شناسی علوم انسانی

آنچه امروز علوم انسانی نامیده می شود، در مقطع تاریخی بین ارسطو تا ویلهلم دیلتای شکل گرفته است. برای تعریف علوم انسانی و تدوین منطق آن و تعیین هدف و یا غایت آن ارسطو قدم های اولیه را برداشت. در قرن هجدهم هیوم و منتسکیو این مفاهیم را گسترش دادند. در قرن نوزدهم آگوست کنت و جان استوارت میل و سپس دیلتای به تکمیل صورت تاریخی علوم انسانی پرداختند. امروز علوم انسانی در کنار علوم طبیعی دارای ساختار، منطق و غایتی متمایز است (دیلتای، ۱۳۸۸: ۱۴-۲۳). علوم انسانی دانش هایی هستند که انسان در آنها از لحاظ حیات درونی و روابط با دیگران، بررسی می شود. به عبارت دیگر، علوم انسانی، شاخه ای از علمی است که مطالعات و تاملات انسان را درباره خودش از زوایای گوناگون در برمی گیرد و در زمینه های متنوعی نیز رشد یافته است (فروند، ۱۳۷۲: ۷۳).

مبانی فلسفی علوم انسانی، به صورت انتزاعی قابل بحث است. از این رو می تواند وجه مشترک همه ملل و فرهنگ ها باشد؛ اما تاریخ بندی آنها، زمینه های بومی نگرانی به این دانش ها را فراهم می آورد. تا آنجا که می توانیم ضمن داشتن نگاهی ماهوی به آنها قائل به نوعی علوم انسانی موقعیتی و مقید به زمان و مکان و ساختار ساز تمدن هم باشیم (دورتیه، ۱۳۸۲: ۱۷). دانش بشری را می توان در سه حوزه علوم الهی و ماوراءالطبیعه، حوزه علوم انسانی و اجتماعی و حوزه علوم مادی و طبیعی قرار داد. بخشی از دانش که به حوزه علوم انسانی تعبیر می گردد، دارای قلم رو و حیطه شناختی و معرفتی خاصی است که مبانی فلسفی این علوم هم در ساختار تمدن و هم روح آن نقش پر رنگی را ایفا می کند (نورمحمدی، ۱۳۸۸: ۴۴).

انسان و انسان شناسی از منظر اسلام

در جهان بینی اسلامی، انسان با سایر موجودات تفاوت اساسی دارد. ابعاد مختلف شخصیت او سبب این تمایز است. از منظر وجود شناختی در سلسله موجودات متکامل، اوج کمال و فعلیت از آن انسان است (ارشادی نیا، ۱۳۸۶: ۷۸). انسان کامل به تنهایی برابر با همه حقایق وجودی است (جیلی، ۱۳۹۲: ۳۹۷). حضرت امام خمینی (ره) معتقدند انسان به طور کلی دارای سه نشئه و صاحب سه مقام و عالم است - نشئه آخرت، عالم غیب و مقام روحانیت و عقل؛ نشئه برزخ و عالم متوسط بین العالمین و مقام خیال؛ نشئه دنیا و مقام ملوک و عالم شهادت - از این رو، بر این باورند که انسان دارای سه لایه عقلی، قلبی و ظاهری است که بعد عقلی، نیازمند به کمال؛ بعد اخلاقی نیازمند تربیت؛ و بعد ظاهری او نیازمند به عمل است. و دستورات انبیا و اولیا الهی برای عقل، کمال و برای قلب، تربیت و برای جوارح حسی،

عملی مناسب محسوب می‌شود (خمینی، ۱۳۷۷: ۳۸۷). بر اساس مبنای فوق - اعتقاد به لایه های سه گانه وجود انسان - ایشان معتقد به سه سطح برای عقلانیت انسان هستند.

الف: «عقلانیت معرفتی» که در آن انسان به دنبال شناخت فلسفه آفرینش جهان و انسان و تنظیم رابطه خویش با خالق هستی و جهان و پاسخ به پرسش های بنیادین بشریت است.

ب: «عقلانیت اخلاقی» که به موجب آن انسان در پی آن است که با مجاهده نفس و استخدام اخلاق حسنه و ملکات فاضله در مسیر رسیدن به غایت قصوای الهی برآید.

ج: «عقلانیت ابزاری» که براساس آن انسان ضمن همخوانی با سطوح دیگر عقلانیت - عقلانیت معرفتی و اخلاقی - در پی آن است که با کاربرست عقل در محاسبات مادی به شکوفاسازی جهان ماده و پیشرفت دنیوی نایل آید.

نتیجه آن که امام خمینی (ره) عقلانیت معرفتی، اخلاقی و ابزاری و کار و تلاش را از ارکان تمدن نوین اسلامی برمی شمارند (خمینی، سال ۱۳۸۵: ۸). ایشان در جایی دیگر می فرمایند اعتقاد به اسلام به عنوان سیستم جامعی که برای تمام ابعاد وجود انسان و جهان، در تمامی زمینه ها برنامه دارد، از مبانی و پیش فرض های امت واحده و تمدن نوین اسلامی است (خمینی، ۱۳۸۵: ۴۴۹).

مقام معظم رهبری با استناد به ادامه روایتی که در بحث عقلانیت (العقلُ ما عُبِدَ به الرحمن)، معتقدند ابتدا عقل، و پس از عقل، حلم و سپس، از حلم، علم به وجود می‌آید. پیامبر گرامی اسلام در ادامه حدیث می‌فرمایند: «فتشعب من العقل الحلم و من الحلم العلم» (حرانی، ۱۴۰۴ق: ۱۵). ایشان به این نکته تأکید دارند که «ترتیب این مسائل را انسان توجه کند؛ عقل، اول حلم را به وجود می‌آورد؛ حالت بردباری را، حالت تحمل را. این حالت بردباری وقتی بود، زمینه برای آموختن دانش، افزودن بر معلومات خود - شخص و جامعه - فراهم خواهد آمد؛ یعنی علم در مرتبه بعد از حلم است. حلم، اخلاق است» (بیانات: ۱۳۸۸ / ۰۴ / ۲۹). ایشان آیه معروف قرآن کریم؛ «يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (آل عمران، آیه ۱۶۴ و جمعه، آیه ۲) را هم بر همین اساس، تبیین می‌فرمایند و تصریح می‌کنند به همین دلیل یعنی تقدم اخلاق بر علم، در آیه شریفه تزکیه، جلوتر از تعلیم ذکر شده است. پس اول عقل، دوم اخلاق و سوم علم به وجود می‌آیند.

برخی غریبان معتقدند تنها باید احکام اسلام را عنوان کرد و مردم اگر خواستند، می پذیرند و اگر نخواستند نمی پذیرند.

بنابراین مسلمانان نباید بحثی در خصوص تولی و تبری مطرح کنند. این در حالی است که نگاه اسلام متفاوت است. با توجه به تولی و تبری می توان علوم انسانی را به گونه ای دیگر مطرح نمود. مثلاً در جامعه شناسی می توان مسئله ولایت پذیری و برائت از دشمنان را به عنوان بخشی از فهم دین مطرح کرد و به این رویکرد، اقدام به تولید جامعه شناسی اسلامی نمود و گزاره های مختلف جامعه شناسی را بیان کرد. این جامعه شناسی را بیان کرد. این جامعه شناسی، تفاوت ماهوی با جامعه شناسی غربی خواهد داشت. اما اگر صرفاً به جای گزاره های علمی موجود در جامعه شناسی غربی، روایت های دینی قرار داده شود، جامعه شناسی اسلامی شکل نخواهد گرفت. حضرت امام خمینی (ره) معتقدند دو اشکال بر تمدن مادی غرب وارد است: یکی آن که انسان را در ردیف سایر حیوانات قرار داده و تمامی استعداد ها و کمالات وی را با ترازوی ماده وزن می کند؛ دوم آن که آنان صرفاً به ادراکات مادی و امور عینی اهمیت می دهند؛ یعنی صرف «عالم طبیعت» در حالی که عوالم دیگری نیز وجود دارد که از عینیت بیشتری نسبت به عالم طبیعت برخوردارند (خمینی، ۱۳۸۵: ۹). لذا تنها سهم جهانی تمدن غرب نسبت به بقیه جهان، همان علم طبیعی است که از عالم واده و دنیا بدست می آید (روزنبرگ، ۱۳۹۳: ۳۶).

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، این است که اگر گزاره ها و روایات دینی تنها در کنار هم و در یک مجموعه قرار گیرند، علوم انسانی - اسلامی تولید نخواهد شد زیرا لازم است این مجموعه سازی در چارچوب مدلی خاص صورت گیرد تا علوم انسانی - اسلامی متولد شوند. البته باید توجه داشت که از حیث مطالعات اسلامی، روایات فراوانی از ائمه معصومین (علیهم السلام) وجود دارد که می تواند در شاخه های مختلف علوم انسانی به کار گرفته شود.

درباره انسان شناسی، دو مرحله شناخت مکتبی یا علمی وجود دارد. برخی ممکن است معتقد باشند که در سطح شناخت مکتبی نیازمندی خاصی وجود ندارد و با توجه به روایات مفصلی که وجود دارد می توان شناخت مکتبی و ارزشی در شاخه های علوم انسانی مانند اقتصاد، روان شناسی یا انسان شناسی ایجاد کرد. این کار از طریق جمع آوری روایات و دسته بندی آنها امکان پذیر است. این در حال ات که چنین رویکرد کافی نیست و نمی تواند علوم انسانی مطلوب مکتب اسلامی را ایجاد نماید.

بنابراین نیازمند امکانات دیگری هستیم که براساس آن، این امکان فراهم شود تا شناخت مکتبی و ارزشی اسلام که مبتنی بر تک تک گزاره های دینی و روایات شکل گرفته، قابلیت تبدیل شدن به مدل های علمی را پیدا کند تا از درون آن بتوان تئوری های مشخص علمی را تولید کرد. به عبارت دیگر، شناخت مکتبی و ارزشی می تواند به عنوان مفاهیم بالادستی، اقدام به تولید تئوری های علمی کند و

سپس لازم است این تئوری ها آزمون و تجربه شوند تا قواعد علمی مشخص تولید شود. با این شیوه، علوم انسانی - اسلامی بر مبنای قانونمندی مشخص ایجاد خواهند شد.

تمدن و جامعه از منظر اسلام

قران کریم درخشندگی و افول تمدن ها را نتیجه سنت های قطعی الهی می داند که بر تمام اقوام و ملل حاکم است (سبحانی، ۱۳۸۵: ۱۴۰). خداوند متعال در آیه ۴۳ سوره فاطر می فرماید «... فهل ينظرون الا سنه الاولين فلن تجد لسنه الله تبديلا و لن تجد لسنه الله تحويلا» این آیه شریفه به خوبی نشان می دهد که سنت های الهی که بستر ساز تمدن های بشری هستند هرگز دستخوش تغییر و دگرگونی نمی شوند و لذا با این نگاه باید هویت جوامع و تمدن ها را شناخت.

از نگاه اسلام، هویت جامعه، هویتی واقعی و حقیقی است و اگر این هویت مورد بی توجهی واقع شود و تحت تأثیر فرهنگ های بیگانه قرار گیرد، جهت خاصی پیدا خواهد کرد و در مسیری متفاوت با ارزش های انسانی و اسلامی قرار خواهد گرفت. این در حالی است که اگر جریان اطلاعات در جامعه شکلی اسلامی پیدا کند، ارزش ها و اعتقادات دینی در جامعه ساری و جاری می شود.

رشد و تعالی انسان، درون جامعه شکل می گیرد. انسان برای رسیدن به رشد و تکامل واقعی و رفع نیازهای مادی و معنوی خود نیازمند حضور در اجتماع بوده، رشد و تکامل مادی و معنوی او درون جامعه شکل می گیرد. از سوی دیگر جامعه و تمدن از انسان ها شکل گرفته و مسیر این تمدن را خود انسان ها جهت می دهند. بنابراین انسان هم بر جامعه تأثیر گذار است و هم تأثیر پذیر. اینکه بگوییم انسان به طور کامل تحت تأثیر تمدن، و ساختار های تمدنی و اجتماعی است، کلامی دقیق نیست و از طرف دیگر اینکه انسان به طور مستقل می تواند امام منافع و نیازهای فردی خود را برآورده نماید نیز کلام صحیحی نیست. بر اساس سنت الهی که در آیه ۱۱ سوره رعد آمده: «ان الله لا يغير ما به قوم حتى يغيروا ما بانفسهم» انسان ها خود بر سرنوشت خویش حاکمند و رواج اندیشه خاص و قانون خاص در جامعه و تمدن توجیه گر اعمال انسان نخواهد بود و هر کس مسئول اعمال خویش است.

بنابراین این انسان ها هستند که تمدن را ساخته و جهت دهی می کنند، اما تبدیل شدن امور رایج در اجتماع به صورت عرف و قانون اجتماعی منجر به تأثیر پذیری انسان از این قوانین خواهد شد. تأثیر پذیری انسان ها از جامعه و تمدن به این معنی صحیح است (خسرو پناه، و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۲۴).

بنابراین هویت جامعه در چنین وضعیتی اسلامی خواهد شد و محصولات اندیشه ای و فکری آن رنگ و بوی اسلامی به خود خواهد گرفت و از غرب زدگی و تأثیرپذیری از فرهنگ های بیگانه مصون خواهد

ماند. وقتی سخن از ماهیت علوم انسانی می شود، باید توجه داشت آنچه این ماهیت را می سازد، فضا و پارادایم حاکم بر جامعه است. از این رو، در چارچوب این اتمسفر است که علوم انسانی تولید می شود. بنابراین این گونه نیست که در علوم انسانی - اسلامی تنها و تنها پژوهش هایی در خصوص مسائل گوناگون علوم انسانی انجام شود و به صورت کتاب یا مقاله منتشر گردد بلکه برای شکل گیری علوم انسانی مطلوب اسلام باید گام های دیگری برداشته شود که مهم ترین آن، تغییر فضای عمومی جامعه است. وقتی صحبت از مبانی فلسفی علوم انسانی - اسلامی می شود، باید رابطه بین علوم را در یک طبقه بندی علمی مشخص کرد و جایگاه علوم انسانی و نسبت آن با علوم پایه، علوم تجربی و سایر علوم که در جامعه هست، مشخص شود.

در این راستا باید هم روابط و مدل هایی درون علوم انسانی و هم روابط بیرونی آن یعنی روابطی که به صورت محصولات پایین دستی علوم انسانی مطرح می شوند، مشخص گردد. به عبارت واضح تر، مفاهیم بالادست و پایین دستی علوم انسانی در یک نظام به صورت مرتبط معرفی و مشخص شوند و ارتباط همه آنها با اسلامی تعیین گردد.

در علوم انسانی - اسلامی نباید تنها به مصادیق علمی که مرتبط با حقیقت و هویت انسان است، توجه کرد بلکه باید به یک نظام علمی توجه نمود که شامل مفاهیم بالادستی و پایین دست است که همه آنها در ارتباط با هویت انسان تعریف می شوند و این مجموعه، بستری را در جامعه اسلامی ایجاد می کند که در آن بستر، انسان ها می توانند تنفس کنند و به رشد و تعالی انسان دست یابند (حسینیان، ۱۳۹۱).

با توضیحات فوق باید گفت تفاوتی بین ماهیت علوم انسانی و سایر علوم مشاهده نمی شود و تنها تفاوت از حیث شأن و منزلتی است که علوم در نظام علمی کشور دارند. بنابراین اگر علوم به گونه ای نظام مند تعریف شوند، بالاترین سطحی که در نظام علمی وجود خواهد داشت، مفاهیمی است که در رابطه با انسان مصداق می یابد و انسان را مورد شناسایی قرار می دهد.

البته ساختار درونی علوم انسانی نیز باید کاملاً دقیق تعریف و تبیین شود و جایگاه علمی مانند روان شناسی، اقتصاد با انسان شناسی که با هویت و شخصیت انسان سر و کار دارند در منظومه علوم انسانی به طور کامل مشخص گردد. پس از این اقدام، باید به بررسی نسبت علوم انسانی و سایر علوم پرداخت. البته باید توجه داشت که سایر علوم جزء لوازم و ملزومات تحقق علوم انسانی هستند. به عبارت دیگر، علوم تکنیکی و مهارت های تجربی، علوم حسی و تجربی بشر و سایر علوم در عرصه هایی گام برمی دارند که اهداف خود را از علوم بالادستی یعنی علوم انسانی می گیرند.

علوم انسانی در درون خود قابلیت طبقه بندی متعددی دارند. بالاترین رابطه علمی و مفاهیم بالادستی که علوم انسانی در آن تعریف می شوند، مباحث حجیت است. این مباحث می تواند پایگاه حجیت و استناد منابع علوم انسانی باشد که در بخش مفاهیم بالادستی و روش استناد و منابع استنادی قابل بررسی است. پس از این مسئله، حجیت علوم انسانی مطرح می شود و سپس متناسب با این حجیت، روابط علوم انسانی نسبت به نتایج این علم با بیرون خود و آثار آن نسبت به سایر علوم بررسی می شود. با این شیوه، همه علوم در نظامی به هم پیوسته و مرتبط ایجاد می شوند و نظام جامع شکل می گیرد.

جایگاه علوم انسانی در فرایند تحقق نظام تمدن ساز

جهت مشخص کردن علوم انسانی مطلوب در جامعه اسلامی، در گام نخست باید به تعریف جایگاه انسان در مکتب اسلام اقدام کرد و ویژگی های انسان را در این مکتب مورد واکاوی قرار داد. وقتی علوم انسانی در جامعه ای هویت و جهت خاصی پیدا می کنند، جهت تمدنی آن جامعه هم همان مسیر و هویت را پیدا خواهد کرد. این مسئله، اهمیت و جایگاه والای علوم انسانی را در فرایند جامعه سازی و تمدن سازی نشان می دهد. مطالعه ماهیت علوم انسانی در جامعه اسلامی از ویژگی های خاصی برخوردار است. توجه به این عرصه خطیر و مهم می تواند به شکل گیری تمدن اسلامی کمک نماید. به عبارت دیگر، وقتی صحبت از جامعه اسلامی و در نهایت تمدن اسلامی می شود، در گام نخست باید همه توجهات به شکل گیری ساختاری باشد که علوم انسانی بر منبای آن پایه گذاری شده است (حسینیان، ۱۳۹۱).

یکی از اصول مهم در این زمینه آن است که شناخت هویت انسان با بهره گیری از مطالعه ای شکل می گیرد که مستند به فرایندهای روشی یا فرایندهای منطقی است. به همین دلیل، تعریف انسان در مکاتب گوناگون متفاوت خواهد بود. در تعریف انسان، بینش ها و دیدگاه های فلسفی و اخلاقی نقش مهمی را ایفا می کنند. بنابراین جهت شناخت انسان، باید زاویه و افق دید مشخص شود و معلوم گردد که انسان در جامعه ای برابر جامعه چه نقشی دارد و چه جامعه ای پذیرای انسان مطلوب است.

در نگاه اسلامی، انسان اگر چه از ارزش بسیار بالایی در عالم خلقت برخوردار است، اما این برتری از یک سو در تعامل و ارتباط با انسان ها نیست و از سوی دیگر قدرتی برتر از قدرت انسانی وجود دارد که انسان باید پیرو آن باشد؛ به عبارت دیگر انسان، محور عالم و خلقت نیست، بلکه محوریت در عالم با اراده الهی است. بنابراین در ارتباط بین انسان ها و بین انسان با سایر موجودات عالم خلقت اراده انسان تابع اراده الهی است. جهت ایجاد مسیر رشد مناسب انسان در فرایند تمدن سازی و تعامل با سایر انسان ها باید

بسترهای صحیحی فراهم شود از این رو، علوم انسانی می تواند بستر ساز چنین فضایی باشد (خسرو پناه، ۱۳۹۳: ۱۱۹).

قرآن کریم در آیه دو سوره اسرا در رابطه با تعامل انسان ها بر مساله کرامت انسانی تاکید می کند و می فرماید: «و لقد کرمنا بنی ادم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا»

از منظر اسلام، انسان ها از آن جهت که مخلوق خداوند و دارای فطرت هستند، از کرامت برخوردارند؛ به طوری که هیچ انسانی بر انسان دیگری برتری ندارد مگر به سبب گرایش های معنوی و آنچه که در قرآن کریم در آیه ۱۳ سوره حجرات از آن به عنوان تقوا یاد شده است: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرّمکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر»

لذا نگرش اسلام و قرآن به انسان نوعی هویت بخشی بر مبنای تقوا و کرامت و سایر ارزشهای دینی به انسان می دهد که این نگرش و تلقی مبنای برای علوم انسانی قرار می گیرد و بالطبع این برداشت در مقیاس جامعه به نوع خاصی از تمدن منتج خواهد شد. لذا وقتی صحبت از علوم انسانی - اسلامی می شود، این علوم چارچوبی را در جامعه فراهم می کنند و فضایی را ایجاد می نمایند که در آن فضا، انسان ها از تربیت انسانی و اسلامی برخوردار شوند و جامعه در مسیر رشد کمالات انسانی قرار گیرد و زمینه تمدن سازی نوین اسلامی را فراهم سازد.

دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) در زمینه علم - به عنوان یکی از ارکان و مبانی تمدن نوین اسلامی - آن است که تمام علوم با نیت الهی، «الهی» محسوب می شوند. همچنین تقارن علم با عمل، ضرورتی تام دارد؛ به طوری که علم و عمل دو بالی هستند که انسان را به مقام انسانیت می رسانند. بنابراین علم تنها اثر ندارد، بلکه گاهی مضر است و عمل بدون علم، بی نتیجه است (خمینی، ۱۳۸۵: ۲۶۸).

لذا اگر در علوم انسانی، تئوری ها و فرضیه های جدیدی مطرح نشود که بر اساس آنها، حقیقت دین و دینداری در جامعه اسلامی جریان یابد و اگر بومی سازی علوم انسانی اتفاق نیفتد و مدل های انسان شناسی به مبانی اسلام نزدیک نشود، قطعاً انقلاب اسلامی در جریان تحقق و رسیدن به تمدن نوین اسلامی خود دچار مشکل خواهد شد. فتنه هایی که در طول سالیان گذشته رخ داده، به همین دلیل بوده است و در صورت عدم تغییر وضعیت، در آینده هم معضلات جدی و اساسی به وجود خواهد آمد و جامعه دچار فتنه های جدید خواهد شد.

برای اینکه جامعه اسلامی و به خصوص خواص جامعه و آنهایی که بیشترین تأثیر را در هدایت اجتماع دارند، بتوانند نسبت به حوادث واکسینه شوند و با بصیرت نسبت به مسائل برخورد کنند، باید همه به ابزار علوم انسانی - اسلامی مجهز شوند.

روش تحقیق علوم انسانی با نگرش تمدن‌سازی

حقیقت این است که انسان، مجموعه‌ای پیچیده و مبهم و غیر قابل تفکیکی است که نمی‌توان آن را به آسانی شناخت و هنوز روش‌هایی که بتوانند او را در اجزا و در مجموع و روابطش با محیط خارج بشناسد، وجود ندارند؛ چرا که برای چنین مطالعه‌ای، دخالت تکنیک‌های فراوان و علوم مشخصی ضروری است، ضمن اینکه هر یک از این علوم تنها یک جنبه و یک جزء از این مجموعه پیچیده را مطالعه می‌کند و نتیجه خاصی به دست می‌دهد (ری شهری، ۱۳۸۶: ۷).

در فرآیند تبدیل شدن مفاهیم علوم انسانی به فرضیه تئوری، راهکارهای خاصی را باید دنبال کرد و در این میان، بحث روش تحقیق واجد اهمیت خواهد بود زیرا روش‌های گوناگون تحقیق وجود دارد و اتخاذ هر یک از آنها به نتایج متفاوتی منجر خواهد شد. از این رو، با توجه به مبانی دینی نمی‌تواند با هر شیوه‌ای به تحقیق و پژوهش کرد زیرا هر روشی دارای ارزش‌ها، مبانی و مفاهیم خاص خود است. به عنوان مثال، اگر روش تحقیق حسی اتخاذ شود، برداشت نادرستی از اسلام حاصل خواهد آمد این مسئله در حقیقت نوعی سکولاریزه کردن مفاهیم دینی است که منجر به تمدنی سکولار خواهد شد. با این روش، بدترین ضربه بر دین وارد خواهد شد زیرا دین ابزاری برای اثبات تئوری‌های سکولارستی می‌شود. لذا غلبه هر یک از علم و دین بر یکدیگر و این فرض که یکی باید دیگری را از میدان به در کند، تا اندازه‌ای از ناکامی در ارائه تحلیل شایسته درباره ویژگی‌های شیوه‌های گوناگون معرفتی ناشی می‌گردد (باربور، ۱۳۹۲: ۹۶). بنابراین بحث روش تحقیق از بحث‌های جدی و پایه‌است و باید روش تحقیق مدل‌مند ایجاد کرد.

این روش بدین معناست که از مفاهیم بالادستی مانند بحث فلسفه شروع شود و سپس روش خاص تحقیق هر علم را ایجاد کرد. مقصود از فلسفه قوانین کلی مربوط به وجود و هستی است (سبحانی، ۱۳۹۲: ۴۸). با این شیوه، مفاهیم پایه‌ای فلسفه در روش عام تحقیق، خود را نشان خواهند داد و بینش خاص اسلامی در انسان‌شناسی در روش تحقیق اعمال خواهد شد و روش تحقیق مبتنی بر گزاره‌های دین می‌شود با روش تحقیق فوق‌پیوند منطقی معناداری بین گزاره‌های دینی و تئوری‌های علمی برقرار می‌شود و این مسئله متفاوت با رویکرد سکولاریستی است، در رویکرد دینی، هویت انسان کاملاً

متفاوت با رویکرد سکولاریستی است؛ بنابراین با اتخاذ روش های متفاوت تحقیق، نتایج کاملاً متمایز خواهد شد و علم دینی از روش حاصل خواهد آمد.

هویت علم، هویتی لاقضایی نیست و این گونه نیست که هیچ جهتی برای آن حاکم نباشد بلکه هویت علم، محصول نظام فکری - اجتماعی انسان است. نظام فکری در جامعه با فرایندی کاملاً پیچیده و نیز شبکه تحقیقات آن جامعه که پشتیبان علم است حمایت می شود. به عبارت دیگر، هر معادله ای علمی ای درون نظامی شبکه ای می شود که بیانگر زنجیره ای از سرمایه ها، اهداف و سیاست های متمایز و کاملاً تأثیرگذار است. از این رو نمی تواند با ساده انگاری تصور کرد که علوم هویت خاصی ندارند و در همه جوامع ماهیت یکسانی پیدا می کنند.

به این ترتیب باید اذعان نمود که فرایند تولید علم در هر جامعه بیانگر تولید اجتماعی است و تحقق آن به گروهی از ارزش ها، اهداف و شیوه های اتخاذ شده در آن جامعه چه اهدافی را برای خود در نظر می گیرد و چه مسیری را جهت نیل به آن اهداف مدنظر قرار می دهد. این مسئله باعث خواهد شد که علم خاص آن جامعه تولید شود زیرا این اهداف و مسیر رسیدن به آن، بر اساس نوع خاصی از انسان شناسی استوار است و این انسان شناسی، مدل و چارچوب خاص خود را خواهد داشت. با این رویکرد، مسئله علوم انسانی - اسلامی اهمیت زیادی خواهد داشت.

هر دانشمندی با توجه به مفروضات ذهنی اش و مفروضات عامی که در زمان خودش مورد پذیرش و قبول بوده، نظری را ارائه کرده است. وقتی مبانی را عوض کنیم و مبانی جدید را براساس استدلالات و عدله محکمی که اسلام در عرصه انسان شناسی دارد، ایجاد کنیم، مسلماً تئوری های متفاوتی ارائه می شود و ممکن است مشابهتی داشته باشد، اما کاملاً مستقل خواهد بود. پس علوم انسانی اسلامی نقش زیربنایی در تکون تمدن نوین اسلامی دارد. لذا انسان شناسی قرآنی و تأثیر آن در جهت گیری علوم انسانی اهمیت می یابد.

جهت شناخت انسان شناسی مورد نظر اسلام، در گام نخست، باید رویکرد جامع و اجتهادی نسبت به مجموعه روایات در خصوص انسان داشت. رویکرد فقها در این زمینه می تواند الگوی مناسبی باشد. فقها جهت شناخت یک حکم، مجموعه روایاتی را که پیرامون آن حکم است با هم می سنجند و با بکارگیری علمی مانند منطق، علم اصول، رجال و درایه اقدام به صدور فتوا در خصوص آن مسئله می نمایند.

رویکرد مشابهی در ارتباط با بررسی معطوف به مطالعه هویت انسان نیز می تواند اتخاذ گردد. ذیل چنین رویکردی هست که انسان شناسی مطلوب اسلام فراهم می آید. بنابراین باید در خصوص همه روایاتی

که پیرامون انسان هست، اقدام اجتهادی مناسبی از نظر حجیت شرعی در آن روایات صورت گیرد. سپس باید در قسمت شناخت مکتبی گزاره های دینی و اجتهاد نمود. این نتایج اجتهادی، سازنده گروهی از مفاهیم بالادستی برای دانشگاهیان فرهیخته و اهل شناخت می شوند.

با توجه به مبانی فوق الذکر، در دانشگاه ها می تواند مجموعه ای از تحقیقات را شکل بخشید که از دل آزمون فرضیه های تولید شده و معادلات و قواعد علوم انسانی اسلامی متولد می شوند که منجر به تمدن سازی نوین اسلامی خواهد شد.

راهکارهای تحقق علوم انسانی - اسلامی تمدن ساز

در سالیان اخیر، جامعه اسلامی به علوم انسانی - اسلامی بیش از پیش نیازمند شده است. در این راستا رهبر معظم انقلاب نیز تذکرات فراوانی داده اند. در جریان برخی از حوادث سالیان اخیر مشاهده گردید افرادی با اتکا به علوم انسانی غیراسلامی، ضرباتی را به اسلام و جامعه اسلامی وارد آورده اند.

این افراد با طرح این مسئله که علم هویت واحدی دارد و تفاوتی بین علم اسلامی و غیراسلامی نیست، به دنبال شبهه پراکنی و تضعیف اعتقادات دینی جامعه هستند. این در حالی است که طرح این گونه مباحث باعث تضعیف نظام و ارزش های دینی و همچنین مشکلاتی در جامعه اسلامی شده است. از این رو، رهبر انقلاب در سالیان اخیر به کرات مسئله تولید علوم انسانی - اسلامی را مطرح کرده اند؛ اما پرسش اصلی اینجاست که مراکز علمی و تحقیقاتی موجود در جامعه تا چه اندازه توانسته اند در این مسیر گام بردارند و به هدف مطلوب نزدیک شوند.

یکی از پیشنهادات مهم در این سالیان این است که کانونی خاص، مرکزیت این مسئله را بر عهده گیرد و باعث دعوت کارشناسان و نخبگان مختلف و برگزاری میزگردها و همایش های مفید، نقشه عملیاتی مناسبی را در این راستا تهیه کند و همه مراکز تحقیقی و پژوهشی در این زمینه خود را موظف به علم در این چارچوب بدانند. بنابراین لازم است مراکز پژوهشی و علمی از انجام اقدامات موازی و بعضاً نمایشی خودداری کنند (حسینیان، ۱۳۹۱).

حال این سوال پیش می آید که آیا باید علوم انسانی - اسلامی را دانشگاهیان استنباط و تاسیس کنند یا حوزویان؟ با کدام مبانی فلسفی و کلامی؟ با کدام منطق و روش؟ چنین کار سترگ فقط از حوزویان علمیه توقع می رود. علوم انسانی - اجتماعی کنونی مبتنی بر تعریفی خاص از انسان و اجتماع است. تعریف سکولار و خودبنیاد و بریده از خدا و حقیقت هستی، علوم انسانی باید بر اساس دو وجه خلافت و عبودیت بشر، بنیاد نهاده شود. باید توجه داشت تا زمانی که علوم انسانی سکولار و غربی از دانشگاه ها و

محیط‌های علمی ایران و دنیای اسلام اخراج نگردد و برنامه وسیع و خزنده نفوذ و سلطه‌گری قدرت‌های استکباری بر کشورهای اسلامی از طریق علوم انسانی سکولار خنثی نشود، صحبت کردن از پیشرفت حقیقی یا تمدن نوین اسلامی شعاری بیش نیست.

ما از انسان تعریفی الهی داریم و او را خلیفه خدا و در عین حال عبد خدا می‌انگاریم، یعنی: هر چند گل سرسبد خلقتش می‌دانیم، اما محور هستی و حیاتش نمی‌دانیم و اگر این اصل را در مطالعات اجتماعی علوم انسانی وارد کنیم، علوم انسانی - اجتماعی، سیرت و سامانه‌ی دیگری خواهد گرفت. این گونه علوم انسانی را چه کسی باید تاسیس و تنقیس کند؟ آیا جز حوزه به مرجع دیگری می‌توان امید برد؟ و تا زمانی که به علوم انسانی - اجتماعی اسلامی پرداخته نشود، امید بردن به تحقق تمدن نوین اسلامی خواب خوشی بیش نیست. تا وقتی که ذهن و ضمیر جوان ما در دانشگاه‌ها، مکتب‌ها و منظرهای سکولار در علوم انسانی - اجتماعی شکل می‌دهد و اساتید دانشگاه به ناچار همان مکاتب و مناظر، متون منابع و به عبارت دقیق‌تر همان مبانی فلسفی علوم انسانی را تدریس می‌کنند. لذا نمی‌توان امید برد که نسل بعد دانشگاه الهی بار بیاید و میوه انقلاب اسلامی که همان تمدن نوین اسلامی است به بار بنشیند. (رشاد، ۱۳۸۸: ۷۶).

نتیجه‌گیری

در گذار از تمدنی سنتی و قدیمی به تمدن نوین یکی از نکات مهم، فهم دقیق مبانی فلسفی علوم انسانی است چراکه ما علوم انسانی را بسیار سهل می‌گیریم و شعارگونه با آن برخورد می‌کنیم و متأسفانه به عمق آن نمی‌پردازیم، در حالی که مبانی فلسفی این علوم عمیق‌تر از آن چیزی است که بتوان همه ابعاد آن را شناخت، چون محور هر تمدنی علوم انسانی است باید ادراکی که از علوم انسانی با نگرش دینی به طور عام و اسلام به طور خاص داریم اصالت داشته باشد نه اینکه با اندیشه‌های غلط و ناروا به سراغ آن برویم.

در واقع باید با توجه به داده‌های علوم جدید و توانمندی‌هایی که انسان‌ها در گذر زمان به آنها دست یافته‌اند به تفسیر مجدد از انسان بپردازیم و صرفاً به تفاسیر کهنه اکتفا نکنیم، چراکه اسلام دینی فرازمانی و فرامکانی است، بنابراین، باید در بهره‌گیری از آن در تمدن‌سازی اقتضائات عصر حاضر را در نظر داشته باشیم.

در این مقاله به تعریف مفهومی تمدن، دانشمندان مسلمان، علوم انسانی، تمدن نوین اسلامی، انسان و انسان‌شناسی از منظر اسلام، روش تحقیق در علوم انسانی با نگرش تمدن‌سازی و شناخت مبانی

فلسفی علوم انسانی در تمدن نوین اسلامی پرداخته شده است. و در نهایت راهکارهای مناسب جهت علوم انسانی - اسلامی ارائه شده است. به عقیده نگارنده شناخت انسان و ابعاد وجودی او از آن جهت که محور و نخ تسبیح تمدن سازی است، امری ضروری بوده و از آنجایی که هدف از خلقت انسان محدود به زندگی دنیوی و مادی نخواهد بود، تشکیل جامعه انسانی و تأثیری که از محیط اجتماع در رعایت حقوق یکدیگر، نیکی کردن، تعلیم و تربیت می گیرد، نقش مهمی برای پایه ریزی علمی مانند جامعه شناسی، علوم تربیتی، حقوق و اقتصاد ایفا می کند.

در مباحث علوم انسانی و تحقیقات اجتماعی شناخت حقیقت انسان نقش اساسی و تعیین کننده در جهت گیری علوم اجتماعی، فقهی و حقوقی، اقتصاد و تمدن سازی دارد. به عنوان مثال اگر در انسان شناسی، روح مجرد انسان را به یک باره منکر شویم و پایان زندگی این جهانی هر انسان را به معنای پایان یافتن و نیست شدن او بدانیم، در بررسی پدیده های انسانی و تحقیقات اجتماعی، کلیه موضوعات معنوی، ماورایی و امور مرتبط با جهان پس از مرگ انسان و تأثیر و تأثر آن با زندگی این جهان او نادیده گرفته می شود. در این صورت همه پدیده های انسانی، تحلیل و تبیین مادی می یابند و تحقیقات انسانی به سوی ابعاد مادی انسان جهت گیری می شود. و در نتیجه تمدن منتج شده از این دیدگاه و علوم تمدنی مادی خواهد بود.

موضوع تحول مبنایی در علوم انسانی، شکل گیری و تکامل علوم انسانی اسلامی، یکی از اهداف جدی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی به شمار می آید. گرچه طی سال های گذشته، بخش مهمی از مدیران نظام آن طور که سزاوار بوده، نه درک صحیح و عمیقی از این موضوع فوق مهم داشته اند و نه به طریق اولی به این مسأله کلیدی اهتمام جدی ورزیده اند. اما دست یابی به علوم انسانی اسلامی با مبانی فلسفی تحول آفرین و تمدن ساز، همواره دغدغه اصلی شمار کثیری از روشنفکران متدین و انقلابی در حوزه و دانشگاه بوده است. جای تعجب است که عده ای از سر کم آگاهی، دست یابی به الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت را خارج از مسیر علوم انسانی اسلامی و یا رسیدن به تمدن نوین اسلامی را بدون توجه به لازمه اصلی آن، یعنی علوم انسانی اسلامی جست و جو می کنند.

بنابراین باید تلاش کنیم تا بر اساس میراث فکری که فیلسوفان اسلامی به عنوان بخشی از میراث تمدن اسلامی بر جای گذاشته اند، بنیان هایی هستی شناسانه و معرفت شناسانه برای علوم انسانی بیابیم که در ابعاد گوناگون مسئله انگیزی، روش و نتیجه گیری بتوانند نسبتی با عمل و مفیدیتی برای اهدافی که در چشم اندازهای نظام اسلامی قرار دارد، که همان تحقق تمدن نوین اسلامی است، فراهم آورند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). «لسان العرب». جلد سیزده. بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۳. ارشادی نیا، محمد رضا (۱۳۸۶). «تأثیر منابع فلسفی در تفسیر متون دینی از دیدگاه امام خمینی (ره)». تهران: بوستان کتاب.
۴. باربور، ایان (۱۳۹۲). «دین و علم». ترجمه پیروز فطورچی، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۵. بیانات مقام معظم رهبری در جمع دانشجویان، دانش آموزان و سایر جوانان خراسان شمالی، مورخ ۱۳۹۱/۷/۲۳ و بیانات ایشان ۱۳۷۹/۱۲/۰۹ و بیانات مورخ ۱۳۸۸/۴/۲۹ و مورخ ۱۳۹۰/۶/۲۶ و بیانات معظم له مورخ ۱۳۹۰/۳/۱۴.
۶. پور فرد، مسعود (۱۳۸۸)، «انسان شناسی در فلسفه سیاسی اسلام». فصل نامه قبسات، سال چهاردهم، ص ۱۳۹-۱۶۸.
۷. تقوی، مریم؛ غفاری، ابوالفضل (۱۳۹۱). «بررسی مقایسه ای جایگاه علوم انسانی در برنامه درسی اگزیستنیالیستی و اسلامی». فصل نامه حوزه فلسفه دین و کلام جدید قبسات، سال هفدهم. ص ۱۳۹-۱۷۰.
۸. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۶). «مجموعه وجوه سیاست حکمت متعالیه، مقاله سیاست حکمت متعالیه». قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۹. جلی، عبد الکریم (۱۳۹۲). «انسان کامل در اواخر و اوائل». قم: امیران.
۱۰. حرانی، حسن بن شعبه (۱۴۰۴ق). «تحف العقول». قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۱۱. حسینیان، محمدجعفر، «علوم انسانی و تمدن سازی»، <http://isaq.ir/hoseiniyan>. ۰۳/۰۲/۹۱.
۱۲. خمینی، روح الله (۱۳۷۷). «شرح چهل حدیث». تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. خمینی، روح الله. (۱۳۸۵). «صحیفه امام». تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۴. دورتیه، ژان فرانسوا (۱۳۸۲). «علوم انسانی گستره شناخت ها». ترجمه مرتضی کتبی و همکاران، تهران: نشر نی.
۱۵. دیلتای، ویلهلم (۱۳۸۸). «مقدمه دبر علوم انسانی». ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: انتشارات ققنوس.
۱۶. رشاد، علی اکبر (۱۳۸۸). «دین پژوهی معاصر». تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۷. رضائی، عبدالعلی (۱۳۸۶). «مهندسی تمدن اسلامی». تهران: انتشارات فجر ولایت.
۱۸. روزنبرگ، الکس (۱۳۹۳). «فلسفه علم». ترجمه مهدی دشت بزرگی و فاضل اسدی امجد، تهران: نشر کتاب طه.
۱۹. ری شهری، محمد (۱۳۸۶). «انسان شناسی از منظر قرآن و حدیث». قم: دار الحدیث.
۲۰. سبحانی، جعفر (۱۳۸۵). «فلسفه تاریخ». قم: موسسه امام صادق (ع).
۲۱. سبحانی، جعفر (۱۳۹۲). «جهان بینی مادی معاصر». قم: توحید قم.
۲۲. فراهیدی، خلیل بن أحمد (۱۴۰۹ق). «العین، جلد هشت». قم: نشر هجرت.
۲۳. فروند، زولین (۱۳۷۲). «نظریه های مربوط به علوم انسانی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۴. قرشی بنابی، علی اکبر (۱۴۱۲ق). «قاموس قرآن». جلد شش، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۵. معینی پور، مسعود، لکزایی، رضا (۱۳۹۱). «ارکان امت واحده و تمدن اسلامی از منظر امام خمینی و مقام معظم رهبری». فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال نهم، شماره ۲۸.
۲۶. نورمحمدی، مرتضی (۱۳۸۸). «آسیب شناسی کاربرد روش پوزیتیویستی در علوم انسانی»، دو ماهنامه داخلی جشنواره بین المللی فارابی، شماره دهم.
۲۷. ولایتی، علی اکبر (۱۳۹۱). «فرهنگ و تمدن اسلامی». قم: دفتر نشر معارف.